

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵: ۲۲۱-۱۹۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

بررسی جایگاه مفهوم سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های سه‌گانه توسعه (نوسازی، وابستگی، نظام جهانی)

سعید عطار*

چکیده

این نوشتار می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که در کدام‌یک از پارادایم‌های اصلی توسعه (نوسازی، وابستگی و نظام جهانی)، به مفهوم سرمایه اجتماعی و مؤلفه‌های آن توجه شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا تعریفی جامع از سرمایه اجتماعی ارائه می‌شود. سپس با در نظر گرفتن این تعریف و با روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای، آثار برجسته‌ترین اندیشمندان این سه پارادایم بررسی می‌شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی، در گرایش‌های متأخر پارادایم نوسازی به دلیل نگرش معطوف به نیروها و عوامل داخلی (درون‌نگری) و اهمیت دادن به متغیرهای فرهنگی و اجتماعی در روند توسعه کشورها، تا حدی مورد توجه قرار گرفته است. اهتمام نسبی پارادایم نوسازی به مفهوم سرمایه اجتماعی، از نقاط قوت آن محسوب شده و تداوم آن در عصر طلایی سرمایه اجتماعی را ممکن کرده است.

واژه‌های کلیدی: سرمایه اجتماعی، پارادایم‌های توسعه، نوسازی، وابستگی و نظام جهانی.

مقدمه

سرمایه اجتماعی را می‌توان یکی از پرکاربردترین اصطلاحات علوم اجتماعی و یکی از مفاهیم مهم برای مطالعات توسعه دانست. زمانی تصور می‌شد که نبود سرمایه فیزیکی، مهم‌ترین دلیل توسعه‌نیافتگی کشورهاست. شکست توسعه در کشورهای دارای نهادهای فیزیکی و منابع طبیعی در دهه ۱۹۸۰، باعث چرخش از تأکید بر سرمایه فیزیکی به سرمایه انسانی شد. پس از تحلیل نتایج یک دهه تأکید بر سرمایه انسانی، این نتیجه به دست آمد که به رغم اهمیت سرمایه انسانی، فقدان گونه‌ای دیگر از سرمایه یعنی سرمایه اجتماعی است که توسعه‌نیافتگی برخی از کشورها را تا دوام بخشیده است.

آیا این سیر تحول به معنای آن است که تا دهه‌های اخیر، هیچ کدام از پارادایم‌های توسعه به این مفهوم توجهی نداشته‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا مکاتب و چارچوب‌های تئوریک که در زمینه توسعه از دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به بعد مطرح شدند، جایی برای این مفهوم باز کرده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش، سه پارادایم اصلی توسعه یعنی نوسازی، وابستگی و نظام جهانی انتخاب شده و تلاش شده است تا با بررسی محورهای اصلی این پارادایم‌ها، جایگاه سرمایه اجتماعی در آنها مورد بحث قرار گیرد. در این نوشتار، تفسیر «دایانا هانت» از مفهوم پارادایم کوهنی پذیرفته شده است. به نظر هانت، پارادایم «منظومه‌ای از ارزش‌ها، باورها و ادراکات از واقعیت تجربی به همراه چارچوب نظری و روش‌شناختی متمایزی است که به وسیله دسته‌ای از دانشمندان برای تفسیر ماهیت بخشی از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم مورد استفاده قرار می‌گیرد» (Hunt, 1989: 2). درباره سرمایه اجتماعی و نقش آن در توسعه، پژوهش‌های متعددی انجام شده است (پاتنام، ۱۳۸۰؛ کلنن، ۱۳۸۶؛ عطار، ۱۳۸۸؛ زنانی، ۱۳۹۰؛ وارنر، ۲۰۰۱؛ سوآین، ۲۰۰۳)، اما کمتر پژوهشی را می‌توان یافت که در آن، جایگاه سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های توسعه تحلیل شده باشد. دو مفروض پایه‌ای نوشته حاضر عبارت است از:

- سرمایه اجتماعی، مهم‌ترین سرمایه برای جهش‌های توسعه‌ای یک کشور است.
- بخشی از مختصات الگوی توسعه هر کشور، برخاسته از پارادایم توسعه‌ای است که آن کشور برگزیده است.

بر این مبنای، درک جایگاه سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های توسعه برای انتخاب پارادایم مطلوب توسعه و بهبود الگوی توسعه مهم خواهد بود.

نوشتار حاضر دارای دو فرضیه است:

- پارادایم نوسازی (به‌ویژه مباحث جدید این پارادایم)، اهتمام بیشتری به سرمایه اجتماعی دارد.

- دو پارادایم وابستگی و نظام جهانی (به جز آثار پیتر ایوانز)، کمترین توجه را به سرمایه اجتماعی داشته‌اند.

این نوشتار از دو قسمت و یک نتیجه‌گیری تشکیل شده است. در قسمت اول، یک تعریف جامع و مانع از مفهوم سرمایه اجتماعی ارائه شده است. در قسمت بعد، با در نظر گرفتن تعریف پیش‌گفته، جایگاه سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های اصلی توسعه تحلیل شده است. این دو بخش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای انجام شده است. در نهایت در بخش نتیجه‌گیری نیز جمع‌بندی از مباحث ارائه شده است.

سرمایه اجتماعی: رویکردها، شاخص‌ها و پیامدها

سرمایه اجتماعی، مفهومی است که در اقتصاد، تجارت، جامعه‌شناسی و بهداشت عمومی برای اشاره به ارتباطات درون و میان‌گروهی از آن استفاده می‌شود. هر چند تعاریف مختلفی برای این مفهوم وجود دارد، اغلب آنها بر این باورند که سرمایه اجتماعی نوعی علاج برای بسیاری از مشکلات جامعه مدرن و نیمه‌مدرن است. به طور کلی نظریه سرمایه اجتماعی دارای چهار رویکرد اصلی است: رویکرد جماعت‌گرایانه^۱، شبکه‌ای^۲، نهادی^۳ و هم‌افزایی^۴. جدول زیر، شاخص‌ها و پیامدهای سرمایه اجتماعی را در این چهار رویکرد نشان می‌دهد.

1. Communitarian
2. Networks
3. Institutional
4. Synergy

جدول ۱- رویکردهای چهارگانه سرمایه اجتماعی

پیامدها	شاخص‌ها	رویکرد
سرمایه اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل) همکاری برای سود دوطرفه را تسهیل می‌کند و بر سطح رفاه جامعه تأثیر می‌گذارد (Putnam, 1993)	سرمایه اجتماعی به عنوان جوهی از سازمان اجتماعی مانند مشارکت مدنی، هنجارهای عمل متقابل و اعتماد به دیگران در سازمان‌های محلی مانند کلوب‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های مدنی (Putnam, 1993; 1995)	جماعت‌گرا
سرمایه اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل و/یا وابسته) شمشیری دولبه است که می‌تواند طیفی از خدمات باارزش را برای اعضاء جامعه فراهم کند یا هزینه زیادی را بر جامعه تحمیل کند (Woolcock & Narayan, 2000)	سرمایه اجتماعی در برگیرنده انجمن‌های افقی و عمودی میان مردم و مجموعه ارتباطات درون و میان واحدهای اجتماعی (Woolcock & Narayan, 2000)	شبکه‌ای
سرمایه اجتماعی، متغیر وابسته است. کیفیت نهادهای سیاسی، حقوقی، و اقتصادی باعث افزایش سرمایه اجتماعی می‌شود؛ سرمایه اجتماعی‌ای که خود باعث کاهش نرخ فقر می‌شود (Woolcock & Narayan, 2000)	سرمایه اجتماعی در برگیرنده بخش‌های خصوصی و عمومی (Woolcock & Narayan, 2000) که در جامعه مدنی فعالیت می‌کنند. جامعه مدنی تا میزانی می‌تواند فعالیت کند که نهادهای دولتی زمینه آن را فراهم (Adger, 2003) کنند.	نهادی
سرمایه اجتماعی، متغیر واسط است که نهادهای عمومی و خصوصی می‌سازند (Woolcock & Narayan, 2000). سرمایه اجتماعی، پروسه توسعه را تقویت می‌کند.	ارتباط دولت - ملت و شبکه‌های متراکم و اجتماعی، عوامل اصلی‌اند. این شبکه‌ها، مکمل و جانشین بالقوه بخش‌های دولتی و غیر دولتی برای ارتقای توسعه پایدار هستند (Adger, Woolcock & Narayan, 2000). (2003).	هم‌افزایی

منبع: گردآوری از نویسنده

سرمایه اجتماعی، تعاریف متعدد، اشکال متنوع و اجزای گوناگونی دارد که بسته به هر کدام از این چهار رویکرد، توصیفی متفاوت از آن ارائه می‌شود: مهم‌ترین مؤلفه سرمایه اجتماعی برای کلمن (۱۹۹۰) هنجارهای اجتماعی، برای هیچتر (۱۹۸۳) و

پوتس (۱۹۹۳) همبستگی گروهی و برای پاتنام (۱۹۹۵) مشارکت در سازمان‌های داوطلبانه و مدنی است. به جهت آنکه رابرت پاتنام، یکی از فراگیرترین نظریه‌های سرمایه اجتماعی را ارائه داده و در تحلیل خود به نقش سرمایه اجتماعی در فرآیند توسعه توجه داشته است، می‌توان گفت که تعریف پاتنام به عنوان تعریفی جماعت‌گرا از سرمایه اجتماعی برای اهداف این نوشتار مناسب است^(۱). رویکرد پاتنام به سرمایه اجتماعی یکی از فراگیرترین رویکردهای موجود درباره سرمایه اجتماعی است (عطاری، ۱۳۹۱: ۸۳).

از نظر پاتنام، سرمایه اجتماعی مفهومی مرتبط با مشارکت منطقه‌ای و ملی، عنصر پایه‌ای نهادهای دموکراتیک و عامل توسعه اقتصادی است (McGonigal, 2007: 2). رابرت پاتنام، سرمایه اجتماعی را وجهی از سازمان اجتماعی شامل شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد می‌داند که هماهنگی و تشریک مساعی را برای سود دوطرفه تسهیل می‌کنند (Putnam, 1993: 36). پاتنام به گونه‌ای سرمایه اجتماعی را تعریف می‌کند که در بردارنده عناصر آن نیز باشد. به نظر او، عناصر سرمایه اجتماعی یعنی الزامات اخلاقی و هنجارها، ارزش‌های اجتماعی (اعتماد) و شبکه‌های اجتماعی (انجمن‌های داوطلبانه)، حکومت خوب و پیشرفت اقتصادی را تضمین می‌کنند.

ایده اصلی پاتنام این است که اگر منطقه‌ای دارای نظام اقتصادی کارایی باشد و از سطح بالایی از یکپارچگی سیاسی نیز برخوردار باشد، باید آنها را نتیجه انباشت موفقیت‌آمیز سرمایه اجتماعی در آن منطقه دانست. به نظر او، «هر جا اعتماد و شبکه‌های اجتماعی شکوفا شود، افراد، شرکت‌ها، محله‌ها و حتی ملت‌ها پیشرفت می‌کنند» (Putnam, 2000: 20). پاتنام، سرمایه اجتماعی را به سرمایه اجتماعی «درون‌گروهی»^۱ (انجمن‌هایی که با تأکید بر انسجام درونی به حذف غریبه‌ها می‌پردازند) و سرمایه اجتماعی «میان‌گروهی»^۲ (انجمن‌هایی که با گروه‌های دیگر (غریبه‌ها) در جامعه ارتباط برقرار کنند) تقسیم می‌کند (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ۳۳). در این تلقی، سرمایه اجتماعی میان‌گروهی به عنوان سرمایه‌ای درون‌اجتماعی، همان نوع سرمایه‌ای است که

1. bonding social capital
2. bridging social capital

توسعه جوامع را امکان‌پذیر می‌کند.

جایگاه مفهوم سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های سه‌گانه توسعه

مفهوم سرمایه اجتماعی به عنوان مفهومی درون‌اجتماعی، چه جایگاهی در پارادایم‌های سه‌گانه توسعه دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید ابتدا عرصه‌های تحلیلی توسعه را به دو بخش تحلیل در سطح عوامل داخلی و تحلیل در سطح عوامل خارجی تقسیم کرد. به عبارت دیگر پارادایم‌های توسعه، سوگیری‌های تحلیلی متفاوتی دارد. برخی از آنها به مؤلفه‌ها و عوامل داخلی اشاره کرده و آنها را عامل یا مانع توسعه قلمداد کرده‌اند؛ برخی دیگر نیز مؤلفه‌ها و عوامل خارجی را عامل یا مانع توسعه دانسته‌اند. بر اساس این تقسیم‌بندی و با توجه به تعریف پذیرفته شده در بخش قبل می‌توان گفت که تنها پارادایم یا پارادایم‌های توسعه‌ای که به نقش عوامل داخلی (پارادایم‌های درون‌نگر) و به اهمیت متغیرهای فرهنگی و اجتماعی در روند توسعه کشورها توجه داشته‌اند، می‌توانند به مفهوم سرمایه اجتماعی نیز توجه کرده باشند.

از این‌رو دو سؤال مشخص قابل طرح است:

- آیا این پارادایم‌های توسعه، در تحلیل دلایل توسعه‌یافتگی (نیافتگی) کشورها، درون‌نگر (تأکید بر عوامل داخلی) یا برون‌نگر (تأکید بر عوامل خارجی) هستند؟
 - آیا متغیرهای فرهنگی - اجتماعی در فرآیند توسعه‌یافتگی اهمیت دارند؟
- بر مبنای پاسخگویی به این سؤالات است که می‌توان جایگاه سرمایه اجتماعی را در پارادایم‌های سه‌گانه توسعه مشخص کرد.

پارادایم نوسازی

پارادایم نوسازی به عنوان برجسته‌ترین پارادایم توسعه در دوران جنگ سرد، تلفیقی از تکامل‌گرایی اروپایی و کارکردگرایی آمریکایی بود. دو پرسش اصلی پارادایم نوسازی عبارت بود از: چه چیز مانع پیشرفت کشورهای توسعه‌نیافته به سوی مدل جامعه صنعتی مدرن می‌شود؟ و چه شرایط و مکانیزم‌هایی باعث گذار اجتماعی از حالت سنتی به مدرن می‌شود؟ (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

هرچند میان کلاسیک‌ها و متأخرین این پارادایم، تفاوت‌هایی وجود دارد، در کل این پارادایم، توسعه‌نیافتگی را پیامد مستقیم خصوصیات داخلی کشورها به‌ویژه اقتصاد، خصلت‌های فرهنگی و روان‌شناختی خاص جامعه سنتی و نهادهای کهن تلقی می‌کند (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۴۲). ایده‌های اصلی پارادایم کلاسیک نوسازی درباره توسعه را می‌توان در رویکرد پنج اندیشمند اجتماعی مطالعه کرد: «حس وفاداری و صداقت» موریشیما، «میل به پیشرفت» مک کللند، «انسان‌های نوگرا» ی اینکلس، «مطالعات در باب مذهب توکوگاوا» در ژاپن (در کل نقش مذهب) توسط بلا و «ارتباط میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی» لیپست.

موضوع مورد مطالعه موریشیما^۱، تأثیر فرهنگ در نوسازی و توسعه اقتصادی جوامع بود. او در ارتباط با بحثی نزدیک به مفهوم سرمایه اجتماعی، به اخلاق سامورایی‌ها اشاره می‌کند. موریشیما معتقد است که سامورایی‌های سابق که شرکت‌های بزرگ را ایجاد و هدایت کردند، حس وفاداری و صداقت^۲ را از کنفوسیوسیسم خاص خود وارد حوزه صنعت کردند. به همین دلیل، صنایع بزرگ در ژاپن امروز برای استخدام، نیاز به «بازارهایی با حسن وفاداری»^۳ دارند؛ یعنی کارمندانی که با صداقت و وفاداری، نیروی خود را در ازای یک موقعیت شغلی دائمی به کار گیرند (دیویس، ۱۳۷۹: ۲۷۹).

«دیوید مک کللند»^۴ (۱۹۶۱)، عامل «میل به پیشرفت»^۵ را بسیار مهم می‌داند و آن را اصلی‌ترین دلیل توسعه در یک جامعه تلقی می‌کند. به نظر او، میزان میل به پیشرفت را می‌توان از طریق القای انگیزه پیشرفت از طریق آموزش افزایش داد (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۱۱۹). وی در ریشه‌یابی انگیزه پیشرفت، نقش نهاد خانواده و فرآیند جامعه‌پذیری توسط والدین را مهم می‌داند. در نگاه وی به نهاد خانواده، به مفاهیمی چون اعتماد، یادگیری پذیرش هنجارهای گروهی - همگانی و یادگیری مشارکت برای رسیدن به اهداف جمعی، توجهی اندک شده است. توجه وی به خانواده، بیشتر به فرزندان است تا به

1. Morishima
2. Loyalty
3. Loyalty Markets
4. David McClelland
5. need for achievement

۲۰۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
روابط میان خود فرزندان یا فرزندان و والدین و برعکس. او به عنوان یک روان‌شناس، به افراد به عنوان مجموعه‌ای منفرد نگاه می‌کند تا به عنوان یک جامعه‌شناس در نگاه ارتباطی و مجموعه‌ای به افراد.

در بحث‌های «الکس اینکلس»^۱ درباره انسان‌های متجدد، نزدیکی بیشتری به مفهوم سرمایه اجتماعی وجود دارد. وی در بررسی ویژگی‌های مشترک در میان انسان‌های متجدد، «وارد شدن در سیاست مدنی» را مهم‌ترین خصیصه فرهنگی جامعه متجدد می‌داند. به نظر او، «انسان‌های متجدد به انجمن‌های داوطلبانه پیوسته و در امور اجتماعی محلی خود مشارکت می‌کنند» (ی.سو، ۱۳۷۸: ۵۹). او ریشه این انجمن‌طلبی و موفقیت‌های حاصل از آن را در تجربیات، ادراکات و ارزش‌های خاص هر جامعه می‌داند (Inkeles, 1960: 260). اگر از نگاهی پاتنامی به این گزاره اینکلسی نگاه کنیم، می‌توان انسان متجدد را فردی دانست که حامل سرمایه اجتماعی در وسیع‌ترین شکل خود است. انسان متجدد، شوق مشارکت دارد، زیرا وی آموخته است که تنها در صورت وجود اعتماد است که دستیابی به اهداف جمعی ممکن می‌شود؛ اهداف جمعی‌ای که باعث محقق شدن اهداف فردی نیز خواهند شد. او ضمن مقایسه انسان مدرن با انسان سنتی، به ویژگی اعتماد نیز اشاره می‌کند: «انسان مدرن در انجام وظایف به مردم اعتماد می‌کند، در حالی که انسان سنتی به افراد بیرون از خانواده بی‌اعتماد است» (Inkeles & Smith, 1974: 26).

«بلا»^۲ با بررسی ارتباط میان مذهب و توسعه اقتصادی، سه نوع همبستگی را میان این دو مشخص می‌کند:

۱. تأثیر مستقیم و بی‌واسطه مذهب بر آیین‌ها و اخلاقیات اقتصادی؛
۲. تأثیر باواسطه مذهب بر اقتصاد از طریق عامل نهاد سیاسی؛
۳. تأثیر باواسطه مذهب از طریق نهاد خانواده (ی.سو، ۱۳۷۸: ۶۲).

سومین نوع همبستگی، ارتباط مستقیمی با مفهوم سرمایه اجتماعی دارد؛ زیرا بلا معتقد است که این آیین‌ها و تکالیف خانوادگی هستند که معیارهای درست‌کاری،

1. Alex Inkeles
2. Bella

بررسی جایگاه مفهوم سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های ... / ۲۰۷
برابری و اعتماد به یکدیگر را تقویت کرده، قواعد عام در جهان کسب‌وکار را گسترش می‌دهند (همان: ۶۵).

به نظر وی، حد خاصی از تبارگرایی یا به زبان پاتنام، «سرمایه اجتماعی درون گروهی» می‌تواند موجب رونق نوسازی شود (همان‌طور که به نظر او در ژاپن چنین اتفاقی روی داد). اما اگر این تبارگرایی، بیش از اندازه گسترش یابد، موجب شکست نوسازی خواهد شد (همان‌طور که به نظر او در چین اتفاق افتاد). از نگاه پاتنامی، حد خاصی از سرمایه اجتماعی درون گروهی لازم است تا انسجام گروه حفظ شود. اما اگر جامعه‌ای درصدد دستیابی به اهداف توسعه (سیاسی - اقتصادی) است، باید هنجارهای مشترک و اعتماد میان گروه‌ها را در قالب شبکه‌های مدنی ایجاد کند؛ امری که به نظر بلا، مذهب ژاپن موفق به انجام آن شد.

در بحث‌های «سیمور مارتین لیپست»^۱ درباره ارتباط میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی، کمتر به مفهوم سرمایه اجتماعی توجه شده است. لیپست بیشتر به ارتباط میان این دو مقوله می‌پردازد، تا به لوازم رسیدن به هر کدام. برای مثال وی با اشاره به عواملی چون ثروت، درآمد سرانه، سطح صنعتی بودن، شهرنشینی و آموزش و پرورش نشان می‌دهد که هر جا ثروت، توزیع گسترده‌تری داشته باشد و یا در سطحی دیگر توسعه اقتصادی به وقوع پیوسته باشد، ظاهراً توسعه سیاسی نیز به وقوع خواهد پیوست (Lipset, 1960: 51-54).

اندیشمندان کلاسیک پارادایم نوسازی بر این باور بودند که هر چقدر جامعه‌ای از مختصات یک جامعه مدرن فاصله گرفته و به جوامع سنتی نزدیک‌تر شود، بر اهمیت نقش روابط غیر رسمی در ارتباطات افزوده می‌شود؛ زیرا در یک جامعه مدرن و بوروکراتیزه شده، روابط شخصی، مستقیم و غیر رسمی، جای خود را به روابط غیر شخصی و رسمی می‌دهد (قوام، ۱۳۷۴: ۹۳). در این معنا، علی‌رغم تأکیدهای برخی از اندیشمندان کلاسیک نوسازی، این پارادایم در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، روابط اجتماعی، اعتماد و هنجارهای سنتی را نامناسب برای توسعه می‌دانست و از این‌رو ایده

1. Seymour Martin Lipset

۲۰۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
«گذار از سنت به مدرنیته» را عاملی در جهت توسعه جوامع تلقی می‌کرد (Woolcock & Narayan: 2000).

برخلاف کلاسیک‌ها (که متأثر از ماکس وبر بودند)، در نظریات پارادایم جدید نوسازی، بر نقش روابط غیر رسمی در کشورهای مدرن و اهمیت آن در فرآیند نوسازی و توسعه در جوامع در حال توسعه تأکید می‌شود؛ روابطی که اگر در چارچوب منطقی خود قرار گیرد، از تأثیرات منفی آن کم شده و به عاملی برای توسعه جوامع بدل می‌شود. در مطالعات جدید نوسازی برعکس مطالعات کلاسیک، دیگر سنت و تجدد به عنوان مفاهیم متباین در نظر گرفته نمی‌شود. به علاوه در این مطالعات، نه تنها سنت مانع توسعه پنداشته نمی‌شود، بلکه سعی می‌شود تا نقش مثبت و مفید برخی از سنت‌ها در فرآیند توسعه مورد توجه قرار گیرد.

اشاره شد که در دیدگاه پاتنام، سرمایه اجتماعی به عنوان سنت تاریخی یک جامعه، نقش مهمی در توسعه آن جامعه دارد. دقیقاً از همین زاویه است که می‌توان برخی سنت‌ها را نه مانع، بلکه ابزار توسعه دانست؛ ابزاری که در هر جامعه‌ای، ویژگی خاص خود را دارد. از این منظر، مباحث جدید پارادایم نوسازی با تأکید بر مطالعات مشخص موردی و تحلیل‌های تاریخی، به تعریف ما از سرمایه اجتماعی نزدیک می‌شود.

در مطالعات «وانگ^۱» درباره تبارگرایی در مدیریت هنگ کنگ، بر نقش شرکت‌های خانوادگی در موفقیت فرآیند توسعه تأکید شده است. به نظر او، «میزان اعتماد در بین اعضای شرکت‌های خانوادگی، نسبت به شرکت‌هایی که در آن، غریبه‌ها در کنار هم کار می‌کنند بیشتر است. در شرکت‌های خانوادگی هنگ کنگ، رسیدن به اتفاق نظر آسان‌تر است و ضرورت کمتری برای مسئولیت‌خواهی متقابل وجود دارد. این عوامل، انعطاف‌پذیری کارکرد شرکت‌های خانوادگی را افزایش می‌دهد؛ زیرا آنها می‌توانند در شرایط وقوع تغییرات سریع، به سرعت تصمیم‌گیری نموده و با وابستگی کمتر به اسناد مکتوب، رازداری بیشتری نیز در کار خود داشته باشند. در نتیجه آنان به‌ویژه آمادگی کامل دارند که در موقعیت‌هایی که مستلزم ریسک بالاست، به بقا و رشد خود ادامه دهند (ی.سو، ۱۳۷۸: ۸۴).

1. Wang

ایده اهمیت شرکت‌های خانوادگی در فرآیند توسعه، موضوع مطالعات بسیاری بوده است. به عنوان مثال می‌توان به مطالعات «پرز گونزالس»^۱ (۲۰۰۶) درباره مکانیسم‌های کنترلی خانوادگی در کاهش ریسک شرکت‌های تجاری و بندسن^۲ و همکاران (۲۰۰۷) درباره نقش شبکه‌های خانوادگی در عملکرد مطلوب شرکت‌های تجاری اشاره کرد. بارکارت^۳ و همکاران (۲۰۰۳) و مورک^۴ و همکاران (۲۰۰۵) نیز در این مورد بحث کرده‌اند که در کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف نهادهای اقتصادی و حقوقی، کردارهای تجاری تاجران کاملاً متکی به شبکه‌های خانوادگی است که در میان این تاجران شکل گرفته است. شبکه‌های خانوادگی می‌توانند با کمک به فراهم کردن اطلاعات و قراردادهای لازم‌الاجرا، بخش مهمی از نااطمینانی و ریسک محیط‌های تجاری را کاهش دهند (Bunkanwanicha et al, 2013: 1).

ایده اصلی این پژوهش‌ها را داده‌های تجربی نیز تأیید می‌کند. کارفرمایان از آن‌رو که مایل به کاهش هزینه‌های خود هستند، ترجیح می‌دهند تا در صورت امکان، افرادی را استخدام کنند که بتوانند به آنها اعتماد کنند. آنها به آشنایان خود رجوع می‌کنند زیرا در این نوع ارتباط، هزینه مبادله به شدت کاهش یافته و انگیزه برای موفقیت شرکت (به عنوان شرکت خانواده ما که من نیز در سود حال یا دارایی آینده آن سهم خواهم بود) افزایش می‌یابد. مشاهدات نشان می‌دهد که بسیاری از شرکت‌های خصوصی بزرگ در امریکای لاتین و شرق آسیا را خانواده‌های پرنفوذ اداره می‌کنند (Garrido & Peres, 1998: 141)^(۲).

اندیشه‌های «ساموئل هانتینگتون» نیز در چارچوب پارادایم جدید نوسازی مطرح شده است. بحث‌های او، دامنه وسیعی از مباحث را در برمی‌گیرد؛ اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود، نگاه او به مفهوم «بستر فرهنگی» به عنوان یکی از پیش شرط‌های مهم توسعه است. او در این بستر فرهنگی، نقش مذهب را مهم می‌داند. هانتینگتون، فرهنگ‌های مذهبی را به دو دسته تقسیم می‌کند: گروه اول از مذاهب یعنی

1. Perez-Gonzales
2. Bennedsen
3. Burkart
4. Morck

فرهنگ‌های مذهبی «معطوف به هدف»، با توسعه (و دموکراسی) مخالف هستند. در نقطه مقابل، فرهنگ‌های مذهبی «معطوف به ابزار» قرار دارند که تناسب بیشتری با توسعه و مدرنیزاسیون دارند. به نظر هانتینگتون در این نوع اخیر از مذهب، مصالحه و سازش به رسمیت شناخته می‌شود (Wucherpennig & Deutsch, 2009: 13). این سنت تاریخی مصالحه و سازش یا به زبان پاتنام، سرمایه اجتماعی میان گروهی، نقش مهمی در توسعه جامعه دارد.

هانتینگتون در پیش‌گفتار کتاب مهم «اهمیت فرهنگ» که در بردارنده بیست‌و‌دو مقاله از اندیشمندان مختلف درباره اهمیت فرهنگ در حوزه‌های گوناگون است، در تبیین دلایل تفاوت سطح توسعه اقتصادی کره جنوبی و غنا در فاصله سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۹۰ (علی‌رغم شباهت‌های فراوان اقتصاد این دو کشور در اوایل دهه ۱۹۶۰)، با طرح این پرسش که چگونه می‌توان چنین تفاوت شگرفی را در توسعه این دو کشور تبیین کرد؟ به این نکته اشاره می‌کند که بدون شک، عوامل مختلفی در این زمینه دخالت داشته‌اند. اما به نظر می‌رسد که فرهنگ، نقشی عمده را در این تبیین بر عهده دارد (ر.ک: هانتینگتون و هریسون، ۱۳۸۳). اهمیت فرهنگ در فرآیند توسعه، یکی از مهم‌ترین محورهایی است که در آرای نظریه‌پردازان سرمایه اجتماعی به آن اشاره شده است.

پارادایم وابستگی

پارادایم وابستگی که در آمریکای لاتین ظهور کرد، پاسخی به برخی ضعف‌ها در نظریه نوسازی و برخی شکست‌ها در تجربه توسعه بود. این پارادایم در اندیشه‌های اقتصاددانان ساختارگرایی چون «رائول پربیش» و اندیشه‌های نومارکیستی ریشه داشت. ایده محوری مکتب وابستگی این بود که توسعه اروپا، توسعه‌نیافتگی دنیای غیراروپایی را به دنبال داشت. این پارادایم فکری، مخالف این نظر بود که توسعه اروپا - به طور اعم یا اخص - ریشه در منابع و امکانات اروپا داشت. از نظر نظریه‌پردازان وابستگی، توسعه اروپا مبتنی بر تخریب خارجی بود. استیلای خشن، کنترل مستعمرات و غارت مردمان، منابع و مازاد جوامع غیراروپایی، حاصل چنین فرآیندهای تاریخی و جغرافیای جهانی جدیدی بود؛ یعنی جهان اول اروپایی به عنوان مرکز و جهان سوم غیر

اروپایی به عنوان پیرامون (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۱۵۵). چهره برجسته این پارادایم، «آندره گوندر فرانک^۱» بود.

از نظر گوندر فرانک، نخستین ضعف مکتب نوسازی، ارائه یک «تبیین درون‌گرا» از توسعه جهان سوم بود. فرانک، مخالف این اصل محوری پارادایم نوسازی بود که برخی نارسایی‌ها و اشکالات، نظیر فرهنگ سنتی، تراکم جمعیت، سرمایه‌گذاری ناچیز یا فقدان انگیزه پیشرفت در کشورهای جهان سوم وجود دارد که موجب عقب‌ماندگی و رکود آنها می‌شود. فرانک با ارائه یک تبیین «برون‌گرا» از توسعه جهان سوم، تبیین «درون‌گرایانه» مکتب نوسازی را یکسره نادرست می‌داند. از نظر فرانک، انتقال مازاد اقتصادی (در چارچوب مکانیزم رابطه‌ای متروپل - اقمار^۲) در میان کشورهاست که توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم و توسعه کشورهای غربی را موجب شده است (ی.سو، ۱۳۷۸: ۱۲۴). فرانک علت توسعه‌نیافتگی را وجود فرآیند مداوم غارت مازاد کشورهای توسعه‌نیافته و انتقال آن به مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی می‌داند. تداوم این روند در کشورهای مختلف (به‌ویژه تجارت انحصارگرایانه) منجر به تداوم فقر توده مردم شده است (Frank, 1969: 285).

هر چند فرانک، مدل خود را تا سطح داخلی کشورهای قمر (مشخصاً شهرهای این کشورها) بسط می‌دهد، به دلیل تحلیل برون‌گرایانه از توسعه، تمرکز اصلی تحلیل خود را در سطح کلان خارج از مرزهای ملی حفظ می‌کند. وی در کتاب مهم خود به نام «سوپر استعمار در جهان سوم» از برخی کشورهای امپریالیست به عنوان کشورهایی یاد می‌کند که مسئول استعمار فعلی جهان (= توسعه‌نیافتگی کشورها) هستند. همچنین در کتاب «تراکم ثروت در جهان»، جنایات غرب برای جمع کردن ثروت از قرن پانزدهم تا زمان انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن هجدهم را عامل اصلی توسعه‌نیافتگی بسیاری از کشورها قلمداد می‌کند (فرانک، ۱۳۵۹: ۸). فرانک، تنها راه توسعه این کشورها را وقوع انقلاب سوسیالیستی می‌داند تا اینکه توده‌ها جایگزین طبقات حاکم موجود در کشورهای پیرامون شوند و ضمن کنترل مازاد اقتصادی، بی‌درنگ مسیر توسعه

1. Andre Gunder Frank

2. Metropole-Satellite

۲۱۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵
سوسیالیستی را در پیش گیرند و خود را از نظام سرمایه‌داری بین‌المللی خارج کنند
(Frank, 1969: 290).

در مجموع در نظریه فرانک، توسعه‌نیافتگی بسیاری از کشورها، پیامدی از نهادهای قدیمی موجود در مناطق دورافتاده، یا وجود سنت‌های قوی ضد مدنی و یا رواج بی‌اعتمادی فراگیر در میان مردم و حتی ناشی از خردگریزی^۱ این جوامع نبود؛ بلکه توسعه‌نیافتگی توسط همان فرآیندهایی به وجود آمد که باعث توسعه مرکز شده بود. توسعه‌نیافتگی در پیرامون ناشی از کاهش مازادی بود که برای سرمایه‌گذاری در توسعه مرکز صادره می‌شد (همان: ۳۰۵).

«سمیر امین^۲»، این آموزه فرانک را که شیوه تولید سرمایه‌داری بر پیرامون حاکم است، رد می‌کند. این امر به او این امکان را می‌دهد تا بتواند صورت‌بندی‌های ماقبل سرمایه‌داری واقعی را که هنوز در پیرامون یافت می‌شود، تحلیل کند (Hunt, 1989: 185). او هر چند با طرح این گزاره که «رشد بیش از حد فعالیت‌های غیر مولد، معلول تناقض‌های ذاتی در سرمایه‌داری پیرامونی، نظیر کندپویی صنعتی شدن، بیکاری روزافزون، مهاجرت نومیدانه از مناطق روستایی به شهرها و نظایر آن است» (ی.سو، ۱۳۷۸: ۱۳۱)، تا حدودی به تأثیر عوامل داخلی مخصوصاً تأثیر مهاجرت در رشد فعالیت‌های غیر مولد (که مانع از انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی شده است) می‌پردازد، نتوانست با پردازش آن، مفهوم سرمایه اجتماعی تضعیف‌شده به وسیله عامل مهاجرت نومیدانه را ردیابی کند. او نیز در کل در چارچوب کلی پارادایم وابستگی، نظریات خود را مطرح کرد و در این چارچوب نیز (با وجود اختلافات زیاد با دیگران) باقی ماند.

«دوس سانتوس^۳»، یکی دیگر از برجستگان این پارادایم فکری درباره توسعه است. به نظر او، وابستگی وضعیتی است که در آن اقتصاد گروهی از کشورها با توسعه و گسترش گروه دیگر، محدود و مشروط می‌شود. زمانی که برخی از کشورها بتوانند از طریق انگیزش‌های درونی خود گسترش یابند، در حالی که کشورهای دیگر که در موقعیت وابسته‌ای قرار دارند، فقط بتوانند در سایه گسترش کشورهای مسلط گسترش یابند،

1. irrationalism
2. Samir Amin
3. Dos Santos

رابطه وابستگی متقابل بین دو یا چند کشور و یا بین چنین کشورهایی و نظام تجارت جهانی، مبدل به رابطه وابستگی می‌شود (Dos Santos, 1970: 231).

دوس سانتوس نیز فرآیند توسعه‌یافتگی کشورهای توسعه‌نیافته را نه در زمینه تاریخی خاص آن (شاید در مفهوم وجود سرمایه اجتماعی)، بلکه تنها در قالب بازتابی از توسعه‌یافتگی کشورهای توسعه‌یافته می‌بیند. هر چند او استدلال می‌کند که وابستگی صرفاً پدیده‌ای خارجی نیست و می‌تواند در اشکال مختلفی تجلی یابد که یگانه علت آن هم‌دستی و همکاری طبقات مسلط داخلی با بورژوازی متروپل است (Hunt, 1989: 203)، تحلیل طبقاتی او از قشربندی‌های خاص جوامع پیرامونی، به تحلیل طبقات حاکم، آن هم در سایه تحلیل ارتباط آنها با سرمایه خارجی، محدود می‌ماند. در نگاه او نیز سلطه انحصاری سرمایه‌های خارجی و فناوری خارجی در سطوح ملی و بین‌المللی، عامل عقب‌ماندگی و به حاشیه رفتن اجتماعات در مرزهای کشورهای توسعه‌نیافته می‌شود.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، اندیشمندانی از درون این مکتب، با انتقاد از برخی ایده‌های آن تلاش کردند تا این پارادایم را به‌روز کنند؛ پارادایمی که در شکل جدید خود به «وابستگی جدید» معروف شد. «کاردوسو»^۱ از شاخص‌ترین این افراد بود. کاردوسو برخلاف اندیشمندان کلاسیک وابستگی که صرفاً توجه خود را به شرایط خارجی وابستگی معطوف کردند، بیشتر به ساخت‌های داخلی وابستگی تأکید داشت. او به جای توجه به زیربنای اقتصادی وابستگی، به تحلیل ابعاد و جنبه‌های سیاسی-اجتماعی وابستگی به‌ویژه به مبارزات طبقاتی، نزاع‌های گروهی و جنبش‌های سیاسی اهمیت می‌داد. به نظر او در دوران ما، مسئله اصلی (توسعه) عبارت است از جنبش‌های مردمی و آگاهی آنان نسبت به منافع خاص خود. در نتیجه آنچه بیش از همه اهمیت دارد، خود این جنبش‌ها، مبارزات طبقاتی درون آنها و البته از همه مهم‌تر، تعیین مجدد منافع است (Caporaso, 1980: 610). با این حال به نظر او، سلطه خارجی از طریق فعالیت گروه‌ها و طبقات محلی که در راه تحقق منافع خارجی می‌کوشند، به صورت یک نیروی داخلی جلوه می‌کند (ی.سو، ۱۳۷۸: ۱۶۹). این به معنای بازگشت به همان ایده کلاسیک پارادایم وابستگی است: عامل خارجی، علت اصلی توسعه‌نیافتگی است.

«ایوانز^۱»، یکی دیگر از شاخص‌ترین اندیشمندان پارادایم متأخر وابستگی است. او در توضیح مدل خود دربارهٔ برزیل دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، یعنی زمانی که برزیل از یک دورهٔ پررونق اقتصادی (دوران معجزهٔ اقتصادی) به بی‌ثباتی اقتصادی عمیقی فرو غلتیده بود، نظریه «ائتلاف سه‌گانه» میان دولت، شرکت‌های چندملیتی و سرمایهٔ محلی را مطرح می‌کند. ایوانز به دنبال درک روابط میان دولت و جامعهٔ مدنی، توسعهٔ اقتصادی-صنعتی در برزیل و امریکای لاتین، نوع ارتباط میان این ائتلاف سه‌گانه و مباحث توسعه بین‌المللی است. از نظر او، رابطه دولت و بخش خصوصی از طریق مشارکت نهادها و تشکلهای جامعه مدنی است که می‌تواند از مشروعیت برخوردار و از فساد و احتشا به دور باشد. تکیه بر جامعه مدنی و نهادهای گروهی آن، گردآوری و اشاعهٔ اطلاعات را تسهیل و حرکت جمعی را تسریع می‌کند. بدین ترتیب با تمرکززدایی و شفاف‌سازی روندها از یکسو و عملی‌سازی مشارکت مردمی از سوی دیگر، جلوی سوءاستفاده از مناصب دولتی و به فساد کشانده شدن روابط بخش خصوصی و دولتی گرفته شده و چرخهٔ توسعهٔ صنعتی شتاب بیشتری می‌گیرد (ایوانز، ۱۳۸۰: ۱۵).

او در بسیاری از کتب خود به دنبال آن است که نشان دهد که کدام دولت‌ها، به چه ساختار درونی و با کدام نوع از روابط بیرونی (از یکسو با گروه‌های اجتماعی و از سوی دیگر با فضای بین‌المللی)، قادر بوده توسعه چه نوع صناعی را تسریع کند و در نتیجه کدام دولت‌ها موفق شده‌اند منزلت کشورشان را در تقسیم کار جهانی ارتقا بخشند (ایوانز، ۱۳۸۰: ۱۲). در کل شاید نوع نگاهی که ایوانز به مقولهٔ توسعه دارد، یک استثنا در پارادایم وابستگی باشد. ایوانز از معدود نویسندگان این پارادایم فکری است که افکارش، مرزهای پروبلماتیک وابستگی را گسترش داده است. درک افکار او، ابزار مفهومی دقیقی را برای کاوش دربارهٔ مسائل مربوط به توسعه در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد.

دیگر نظریه‌پردازان پارادایم وابستگی جدید، با طرح مفاهیمی چون دولت دیوان‌سالار - اقتدارگرا (اودانل^۲)، فرآیند وابستگی پویا (گلد^۳) و... هنوز هم در خارج از چارچوب مرزهای داخلی به دنبال علت‌یابی توسعه‌نیافتگی هستند و دیدگاهی برون‌نگر داشتند.

1. Evans

2. O'Donnell

3. Gold

بررسی جایگاه مفهوم سرمایه اجتماعی در پارادایم‌های ... / ۲۱۵
هر چند در میان اینان گلد به عوامل داخلی بیشتر می‌پردازد، حتی او نیز بدون توجه به اهمیت مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی، بر دولت وابسته متمرکز می‌شود.

پارادایم نظام جهانی

سومین پارادایم مطرح در حوزه مطالعات توسعه در اواخر دهه ۱۹۷۰، پارادایم نظام جهانی است. این پارادایم، ریشه در آرای نظریه‌پردازان مکتب «آنال»^۱ دارد؛ مکتبی که دو مورخ فرانسوی به نام‌های «لوسین فور»^۲ و «مارک بلوخ»^۳ در سال ۱۹۲۹ تأسیس کردند. پیروان این مکتب با استفاده از روش تطبیقی و با در نظر گرفتن دوره‌های طولانی تاریخی، به بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های بین جوامع می‌پرداختند. پارادایم نظام جهانی متأثر از ایده‌های نومارکسیستی و مکتب تاریخی «فرناند برادل»^۴ بود (ی.سو، ۱۳۷۸: ۱۳). ویژگی شاخص متدولوژیک پارادایم نظام جهانی، تمرکز بر نظام‌های تاریخی است و در آن تلاش شده تا ویژگی‌های اجتماعی جوامع و اجتماعات فقیر در ذیل رابطه‌شان با ابزار تولید و در چارچوب نظام جهانی استثمار سرمایه‌داری تعریف شود. بدین معنا، در پارادایم نظام جهانی از روش تاریخی مکتب آنال برای تحلیل روابطی استفاده شده که میان جوامع فقیر با کشورهای قدرتمند مرکز بر اساس تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری وجود دارد (Woolcock, 2001: 14).

شاخص‌ترین (و در واقع تنها) چهره پارادایم نظام جهانی و نماینده برجسته و انگلیسی‌زبان مکتب آنال، «ایمانوئل والرشتاین»^۵ بود. وی با توجه به رشد سریع کشورهای آسیای شرقی، بحران کشورهای سوسیالیستی و بحران سرمایه‌داری آمریکایی که پارادایم وابستگی قادر به تبیین آنها نبود، نظریه خود را مطرح کرد. والرشتاین، نظام جهانی را نظامی می‌داند که متشکل از دو عنصر اساسی است: تقسیم کار جهانی و نظام‌های فرهنگی متعدد. او در انتقاد به تقسیم دووجهی مرکز -

1. Annual
2. Lucien Febvre
3. Marc Bloch
4. Fernand Braudel
5. Immanuel Wallerstein

۲۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

پیرامون (یا متروپل - قمر)، مفهوم نیمه‌پیرامون^۱ را وارد تحلیل خود می‌کند. نیمه‌پیرامون (یا نیمه‌اقماری)، مناطقی است که عناصر مختلفی از مرکز و پیرامون را در خود دارد. والرشتاین، نقش این نیمه‌پیرامون را بسیار مهم می‌داند. در این پارادایم، نظام جهانی دارای بخش‌های ساختاری است (مرکز، نیمه‌پیرامون، پیرامون) که در مراحل متناوب توسعه و رکود به وجود آمده‌اند^(۳). والرشتاین معتقد بود که در چنین چارچوبی و با استفاده از تحلیل‌های تطبیقی می‌توان کل نظام سرمایه‌داری و توسعه بخش‌های منطقه‌ای آن را صورت‌بندی نظری کرد. او، اندیشه «جهان سوم»^۲ را رد می‌کرد، زیرا بر این اعتقاد بود که تنها «یک» جهان وجود دارد که با یک شبکه پیچیده‌ای از روابط مبادلاتی اقتصادی به یکدیگر وصل شده‌اند (ر.ک: Wallerstein, 1974).

واحد تحلیل در این دیدگاه، نظام جهانی است. برخلاف دیدگاه وابستگی، که توجه خود را به کشورهای ملی متمرکز ساخته است، دیدگاه نظام جهانی تلاش می‌کند که کل جهان را به عنوان واحد تحلیل علوم اجتماعی مدنظر قرار دهد. به نظر والرشتاین، تبیین تاریخی باید نقطه عزیمت خود را نظام جهانی قرار دهد و تمامی پدیده‌ها نیز باید برحسب عوارض و پیامدهایی که برای کلیت نظام جهانی و نیز برای اجزای خردتر آن دارند، بررسی شود (ی.سو، ۱۳۷۸: ۲۳۷).

دیدگاه نظام جهانی با تأکید بر این نکته که نظام جهانی تنها پدیده واقعی است، نه تنها به شناخت مناسبات اجتماعی ملموس داخلی که زیربنای آن به اصطلاح اقتصاد جهانی سرمایه‌داری قرار دارد و موجب تکامل دیالکتیکی آن در طول تاریخ شده است توجهی نمی‌کند، بلکه آن را در حاله‌ای از ابهام نیز قرار می‌دهد. این دیدگاه حتی اگر هم به مناسبات داخلی و تاریخ داخلی یک کشور توجه کند، آن را در پرتو کلیت نظام جهانی در نظر می‌گیرد؛ نگاه کلان‌نگری که با نگاه میان‌نگر (مابین سطوح خرد و کلان) معطوف به تحلیل سرمایه اجتماعی به مثابه جوهره جامعه مدنی یک کشور، فاصله بسیاری دارد.

1. semi periphery
2. Third world

نتیجه‌گیری

سرمایه اجتماعی، ریسک‌ها و نااطمینانی‌هایی که در هر محیط اقتصادی وجود دارد، کاهش می‌دهد. اندیشه سرمایه اجتماعی با طرح این موضوع که می‌توان با ایجاد اعتماد متقابل، تقویت شبکه‌های همیاری و هنجارهای اخلاقی، ریسک‌ها و عدم قطعیت‌هایی را که در اقتصاد کشورهای در حال توسعه وجود دارد، کاهش و کسب‌وکارها را رونق داد، نقش مهمی در گسترش مطالعات توسعه و درک اهمیت متغیرهای اجتماعی و فرهنگی در فرآیند توسعه در دهه‌های اخیر داشته است. به جهت آنکه پارادایم‌های توسعه برای فهم ریشه‌های توسعه‌یافتگی و راه‌کارهای خروج از توسعه‌نیافتگی طرح شده‌اند، اهتمام یا بی‌توجهی آنها به نقش سرمایه اجتماعی می‌تواند نشان‌دهنده کارآمدی یا ضعف این پارادایم‌ها باشد. در واقع توجه هر کدام از این پارادایم‌ها به سرمایه اجتماعی، دلیلی است بر اینکه رویکرد کلان آنها به توسعه کار می‌کند یا نه.

تحلیل نوشتار حاضر نشان داد که در هیچ‌کدام از پارادایم‌های سه‌گانه توسعه یعنی نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، به مفهوم سرمایه اجتماعی به عنوان یک مفهوم مستقل توجه نشده است. با این حال در مباحث جدید پارادایم نوسازی به نسبت کلاسیک‌ها، توجه بیشتری به سرمایه اجتماعی به عنوان متغیری مستقل صورت گرفته است. تأکید پارادایم نوسازی بر نقش عوامل داخلی و متغیرهای فرهنگی-اجتماعی در فرآیند توسعه، باعث شده تا این پارادایم به برخی مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی اهتمام داشته باشد.

دو پارادایم دیگر یعنی وابستگی و نظام جهانی، به دلیل غلبه رویکرد مارکسیستی، برون‌نگری و کل‌گرا^۱ بر آن، چندان توجهی به عوامل داخلی نداشته‌اند. این دو پارادایم، بزرگ‌ترین نقص پارادایم نوسازی را توجه زیاد آن به عوامل و متغیرهای داخلی می‌پنداشتند. آنها به جای توجه به عوامل داخلی، به عوامل خارجی توسعه‌نیافتگی جوامع اقماری تأکید می‌کردند و به جای اهمیت دادن به خصیلت‌های اجتماعی و فرهنگی (که حتی محیط اقتصادی نیز متأثر از آنها بود)، بیشتر بر تعاملات صرفاً اقتصادی تأکید می‌کردند.

از این رو افق دید این دو پارادایم، بسیار متفاوت از نظریه‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی بود که در آنها بر عوامل داخلی از یک طرف و مقولات فرهنگی و اجتماعی از طرف دیگر تأکید می‌شد. این ضعف‌ها، دلیلی است بر اینکه چرا با فروپاشی نظام شوروی و افول اندیشه‌های مارکسیستی، عصر طلایی دو پارادایم وابستگی و نظام جهانی به پایان رسید. پارادایم نوسازی هر چند ضعف‌های بسیاری دارد، نشان داد که برای فهم ریشه‌های توسعه‌نیافتگی، باید درون‌نگر و برای جهش در توسعه، باید برون‌گرا بود. درون‌نگری پارادایم نوسازی و توجه آن به متغیرهای فرهنگی و اجتماعی و از این رو اهتمام نسبی آن به مفهوم سرمایه اجتماعی، از نقاط قوت این پارادایم محسوب شده و تداوم آن در عصر طلایی سرمایه اجتماعی را ممکن کرده است.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعه نگاهی انتقادی به نظریه پاتنام درباره سرمایه اجتماعی، ر.ک: Schudson, 1996.
۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: عطار، ۱۳۹۳.
۳. والرشتاین از دیدگاه جغرافیایی - جامعه‌شناختی، چهار مرحله عمده در تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را مشخص می‌کند و ساختار آن در هر مرحله، شکل ویژه‌ای داشته و دارای روندهای متناوب در دوره‌های اقتصادی است.

منابع

- اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۸۹) نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی، تهران، کویر.
- ایوانز، پیتر (۱۳۸۰) توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰) دموکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات روزنامه سلام.
- پیت، ریچارد و الین هارت ویک (۱۳۸۴) نظریه‌های توسعه، ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، تهران، لویه.
- تاج‌بخش، کیان (۱۳۸۴) «سرمایه اجتماعی، اعتماد و دموکراسی»، در: تاج‌بخش، کیان، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران، نشر شیرازه.
- دیویس، وینستون (۱۳۷۹) «دین و توسعه: وبر و تجربه آسیای شرقی»، در: واینر، مایرون و هانتینگتون، ساموئل، درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رنانی، محسن و رزیتا مویدفر (۱۳۹۰) چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد (سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران)، تهران، طرح نو.
- عطار، سعید (۱۳۸۸) «سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و دولت: عناصر دستیابی به توسعه»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴.
- (۱۳۹۱) بنیادهای نظری سرمایه اجتماعی (بررسی وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران)، یزد، دانشگاه یزد.
- (۱۳۹۳) «تمایزبخشی به حوزه‌های تحلیلی توسعه: هفت حوزه تحلیلی در پاسخ به چرایی توسعه‌یافتگی کشورها»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، شماره ۳.
- فرانک، آندره گوندر (۱۳۵۹) اقتصاد تسلیحاتی و جنگ در جهان سوم، ترجمه محمود ریاضی، تهران، چاپخش.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴) نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی (بررسی مسائل نظریه‌پردازی در باب نوسازی و توسعه سیاسی در جهان سوم)، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- کلمن، جیمز (۱۳۸۶) بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی.
- هانتینگتون، ساموئل و لارنس هریسون (۱۳۸۳) اهمیت فرهنگ، ترجمه انجمن توسعه مدیریت ایران، تهران، امیرکبیر.
- ی. سو، آلوین (۱۳۷۸) تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Adger, W.N. (2003) "Social capital, collective action and adaptation to climate change", *Economic Geography*, Vol. 79, No. 4.
- Bunkanwanicha, Pramuan, Joseph P.H. Fan and Yupana Wiwattanakantang (2013) "The Value of Family Networks: Marriage and Network Formation in Family Business Groups", *Journal of Financial and Quantitative Analysis*, Vol. 48, No. 2.
- Caporaso, James A. (1980) "Dependency theory: continuities and discontinuities in development studies", *International Organization*, Vol. 34, No. 4.
- Carroll, Deirdre (2007) "Social Capital and Job Creation in Rural Europe", *European Foundation for the Improvement of Living and Working Conditions*; Available online at: <http://edz.bib.uni-mannheim.de/daten/edz-ma/esl/08/ef0803en.pdf>.
- Dos Santos, T. (1970) "The Structure of Dependence", *American Economic Review*, Vol. 60, No. 2.
- Frank, A.G (1969) *Capitalism and Underdevelopment in Latin America*. New York, Monthly Review Press.
- Garrido, C. and W. Peres (1998) "Big Latin American industrial companies and groups," *CEPAL Review*, Vol. 66.
- Hunt, D. (1989) *Economic theories of development: An analysis of competing paradigms*, New York and London, Harvester Wheatsheaf.
- Inkeles, A. and D.H. Smith (1974) *Becoming Modern: Individual Change in six Developing Countries*, Cambridge, MA, Harvard University Press.
- Inkeles, A. (1960) "Industrial Man: The Relation of status to Experience Perception and Value", *American Journal of Sociology*, Vol. 66.
- Julian Wucherpennig and Franziska Deutsch (2009) "Modernization and Democracy: Theories and Evidence", *Living Reviews in Democracy*, Vo. 1.
- Lipset, S. M. (1960) *Political Man*, New York, Doubleday.
- McClelland, D. C. (1961) *The Achieving Society*, Princeton, NJ: Van Nostrand.
- McGonigal, J. and the others (2007) "Social Capital, Social Inclusion and Changing School: A Scottish Perspective", *British Journal of Educational Studies*, Vol.55; Available online at: <http://www.blackwell-synergy.com/doi/full>.
- Putnam, R. D. (2000) *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*, New York, Simon and Schuster.
- (1993) "The Prosperous Community: Social Capital and Public Life", *American Prospect*, Vol. 13.
- Schudson, Michael (1996) "What if Civic Life Didn't Die? The American Prospect", Vol. 7, No. 25.
- Swain, Nigel (2003) "Social Capital and its Uses", *European Journal of Sociology*, Vol. 44, Issue 02.
- Wallerstein, I. (1974) *The Modern World system Vo.1*, New York, Academic Press.
- Warner, Mildred (2001) "Building social capital: the role of local

government”, Journal of Socio-Economics, Vol. 30.

Woolcock, Michael (2001) “The place of social capital in understanding social and economic outcomes”, Canadian Journal of Policy Research, Vol. 2, No. 1.

Woolcock, Michael & Deepa Narayan (2000) “Social Capital: Implications for Development Theory, Research, and Policy”, World Bank Research Observer, Oxford University Press, Vol. 15, No. 2.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی